

تفسیر برخی از مستشرقان و عرفان‌پژوهان معاصر درباره ختم ولایت

سیدشهاب‌الدین حسینی*

چکیده

با توجه به اهمیت موضوع ولی، ولایت و خاتم ولایت در عرفان اسلامی و محل اختلاف بودن آخرین ولی در میان اندیشمندان غربی که در حوزه عرفان اسلامی قلم زده‌اند، این پژوهش تلاش خواهد کرد ضمن گزارش مهم‌ترین دیدگاه‌های موجود، به بررسی و نقد آنها بپردازد و دیدگاهی را که با اندیشه‌های شیعی، نزدیک‌تر و سازگارتر است، تبیین و توجیه نماید.

واژگان کلیدی: ختم ولایت، حقیقت محمدیه، انسان کامل، ولایت مطلقه، ولایت مقیده، خاتم اولیا.

*. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران
Hosaini.qom1@gmail.com تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱/۲۶
تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۱/۲۵

طرح مسأله

قبل از بیان دیدگاه برخی از مستشرقان و عرفان پژوهان دربارهٔ ختم ولایت لازم است به این نکته توجه شود که عرفان بر دو رکن استوار است: رکن اول توحید و رکن دوم، آن موحد که در تعبیری، ولی خدا و انسان کامل ذکر شده است و کسی که همه مراتب توحید را طی می‌کند، به مقام ولایت نایل می‌گردد. با توجه به معنایی که واژه‌شناسان برای ولایت بیان کرده‌اند - که با همهٔ گستردگی به یک حقیقت برمی‌گردند که همان قرب است - همان‌گونه که هر چیزی در این عالم آغاز و فرجامی دارد، در بین اولیا نیز خاتم وجود دارد و خاتم اولیا کسی است که به اوج قلّهٔ قرب و بندگی نائل آمده باشد. عارفان معتقدند خاتم اولیا کسی است که به مقام فنای فی‌الله و نهایت کمال انسانی رسیده و جامع مقامات گردیده است و نظام جهان با مرگ او مختل می‌گردد. ولایت نیز یعنی «قیام العبد بالحق» هنگامی که از خود فانی گشته است.

کسی که نخستین بار در تاریخ عرفان، آن را به صورت مدون و نظام‌مند مطرح نمود، حکیم ترمذی بود و بعدها عارفان دیگری آن را پی گرفتند. به‌ویژه ابن عربی که در قرن هفتم به تفصیل دربارهٔ آن سخن گفت. اما اختلاف بین عارفان در مصداق خاتم ولایت مطلقه و مقیده است. برخی خاتم ولایت مطلقه را حضرت عیسی علیه السلام و خاتم ولایت مقیده را ابن عربی می‌دانند. برخی دیگر، خاتم ولایت مطلقه را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌دانند و اطلاق خاتم ولایت مقیده را جز بر حضرت مهدی علیه السلام صحیح نمی‌دانند. برخی از اهل عرفان، آن ولی و خلیفه را خاتم‌الاولیاء می‌دانند که در ولایت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله متحد است؛ به‌گونه‌ای که بعد از انقطاع نبوت حضرت، عترت او واسطهٔ فیض بین حق و خلق هستند یا کسی از افراد عترت بر سبیل تجدد، وارث کلیه مقامات ولایت خاتم انبیاست و به قول ابن‌فارض، امام اهل عرفان که در تأییه خود گفته است: «بعترته استغنت عن الرسل الوری». (فرغانی: ۱۳۷۹: ۶۴۸؛ آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۴)

آنها معتقدند نزدیک‌ترین مظهر به حقیقت مقدس محمدی، همان حقیقت مظهر علوی است که در وجود مقدس علی علیه السلام متبلور شده است. (قیصری، ۱۳۷۵: الف ۴۵۲) این سخن نیز مستند به بعضی از احادیث در منابع شیعی و سنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

كنت انا و علی نوراً بین یدی الله عزوجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلك و جعله جزئین فجاء انا و جزء علی؛ من و علی نزد خدا، چهارده هزار سال قبل از آنکه آدم آفریده شود، یک نور بودیم. وقتی آدم خلق شد، خداوند این نور را قسمت کرد و آن را دو جزء نمود، جزئی را من و جزئی را علی قرار داد. (حنفی قندوزی، ۱۳۷۱: ۳۱۴)

شبهه این حدیث فراوان است که همگی بیان می‌کنند صاحب ولایت مطلقه الهی، حقیقت علوی است؛ همان‌گونه که صاحب مقام نبوت مطلقه الهی، حقیقت محمدی است. تمامی ائمه نور واحدند که در ابتدا حضرت علی علیه السلام وصی و ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آن، سایر ائمه دارای این مقام هستند تا آخرین ایشان حضرت مهدی علیه السلام که خاتم ولایت مقیده است.

سیدحیدر آملی که از عارفان بزرگ است، از راه عقل، نقل و کشف، اثبات می‌کند حضرت عیسی علیه السلام نمی‌تواند خاتم ولایت مطلقه باشد؛ زیرا نزول وی در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و منوط بودن استکمال او به حضور در پیشگاه آن حضرت - مطابق برخی روایات مورد قبول و استناد ابن عربی - نافعی ولی مطلق بودن اوست و حضرت عیسی علیه السلام مظهر بعضی از اسمای الهی است؛ درحالی که خاتم ولایت مطلقه باید با مقام اسم اعظم متحد باشد که مظهر جمیع اسمای الهی است. علاوه بر همه ادله نقلی، عقلی و کشفی که وجود دارد، خود ابن عربی می‌گوید خاتم ولایت مطلقه، حسنه‌ای از حسنات سید رسولان و آن

وجود مقدس علی علیه السلام است، نه عیسی علیه السلام و خاتم ولایت مقیده نیز مهدی موعود علیه السلام است. در این مقاله، تفسیر برخی از مستشرقان و عرفان پژوهان بررسی می شود. دیدگاه هانری کربن با دیدگاه شیعی سازگارتر است و تفسیر عرفان پژوهان دیگر، ضعفی جدی دارد.

۱. دیدگاه پروفیسور هانری کربن^۱

ایشان در زمینه معرفة النبوة و معرفة الامامة سخنان نغز و عمیقی دارد. او پس از بیان این نکته که بین شخص پیغمبر و شخص امام، قبل از قرابت زمینی، در سبق وجود نسبیتی معنوی وجود داشته و نسبیتی در ازل برقرار شده است و آن را به حدیثی مستند می کند که در منابع سنّی و شیعی آمده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خلقت أنا و علی من نور واحد.» آنگاه تقسیماتی برای نبوت ذکر می کند. از دیدگاه وی، نبوت مطلقه، نبوتی عمومی یا کلی و نبوت مقیده، نبوت محدود یا مخصوص است. اولی مخصوص حقیقت مطلقه محمدیه می باشد که کامل و اصلی است و از ازل تا ابد موجود است. دومی قسمتی از حقایق نبوت مطلقه یعنی تجلیات فردی نبوت می باشد که در صورت انبیایی ظهور کرد که هر کدام آمدند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم آنان بود و ظهور حقیقت محمدیه نیز همین است. ولایت که باطن نبوت است، نیز به ولایت مطلقه و عامه و ولایت مقیده و خاصه تقسیم می شود؛ همان طور که نبوت هر یک از انبیایی که پیاپی ظهور کرده اند، حقیقتی از نبوت مطلقه و مظهری از آن است، ولایت همه اولیا (محبان خدا و مردان خدا) نیز هر بار، جزئی از حقیقت ولایت مطلقه و مظهری از آن است. امام اول «خاتم اولیا» است،

۱. هانری کربن در چند کتاب درباره ولایت و ختم آن بحث کرده است؛ مخصوصاً در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی ترجمه اسدالله میشری و نیز در کتاب دیگری با نام (Creative imagination in the Sufist of ibnul Arabi) که با عنوان تخیل خلاق در عرفان ابن عربی ترجمه شده است.

حال آنکه امام دوازدهم «امام غایب» خاتم ولایت محمدی خواهد بود. پس امامت محمدی یعنی ملاً اعلای دوازده، «خاتم ولایت» است.

نسبت مجموعه انبیا به خاتم انبیا همان نسبت خاتم انبیا به خاتم اولیا خواهد بود. پس حقیقت خاتم انبیا و حقیقت خاتم اولیا حقیقت واحد می‌باشند که از حیث ظاهر، «نبوت» و از حیث باطن «ولایت» است. (کربن، ۱۳۵۸: ۶۳ و ۶۴) وی پس از بیان نکاتی درباره مقام اولیا و نبوت‌التعریف یا نبوت عرفانی و نبوت‌التشریح یا نبوت تقنینی می‌گوید:

اگر این سه مفهوم را (ولایت، نبوت و رسالت) به‌وسیله سه دایره متحد‌المركز تصویر کنیم، ولایت به‌وسیله دایره مرکزی مجسم می‌گردد؛ چه ولایت باطن نبوت است. نبوت دایره وسط مشخص می‌شود؛ چه مقام باطنی یا «درونی» و وظیفه رسول است و رسالت با دایره خارجی نمودار می‌شود. هر رسول هم نبی است و هم ولی و هر نبی «ولی» است؛ اما «ولی» فقط «ولی» است؛ لیکن برخلاف ترتیب تقدم و تأخر، بین توصیفات مذکور، عکس ترتیب تقدم و تأخر بین اشخاص است. (۱۳۵۸: ۶۵)

او در نسبت این سه مفهوم با هم می‌گوید: «رسالت به‌منزله قشر است و نبوت به‌منزله مغز و ولایت به‌منزله عصاره این مغز است.» (همان: ۶۶) به بیان دیگر، وظیفه رسالت بدون سنجیه نبوت، به‌منزله شریعتی عاری از طریقت، ظاهری بدون باطن و مانند قشری تهی از مغز و عاری از خصوصیت است. نبوت بدون ولایت، مانند طریقتی عاری از حقیقت، باطنی بدون باطن‌الباطن و مغزی بی‌عصاره است. (همان)

همین دیدگاه کربن به‌گونه‌ای دیگر بیان شده است؛ اولاً او معتقد بود اولیاءالله همیشه بوده‌اند و در آینده نیز همواره خواهند بود و محور عالم به حضور همیشگی آنان برقرار است. ولایت به عنوان باطن هرگونه فلسفه نبوی، هرگز خاموش نمی‌شود. اگر

ولایت نباشد، بنیاد عالم متزلزل خواهد شد. جهان نمی‌تواند خالی از حجت باشد و دوام بیاورد. امامان راهنمایان بشر و هدایت‌کنندگان به سوی صراط‌الاهی هستند و حجت خدا همان حضور معنوی و پاینده اولیاءالله است. آنگاه به دیدگاه محقق لاهیجی اشاره می‌کند که ولایت مقتضای اسم «الولی» (از اسمای الاهی) است و احکام اسمای الاهی همیشه ظهور خواهند داشت و هرگز منقطع نخواهند شد.

همان‌طور که در دایره نبوت، کامل‌ترین قوانین با خاتم پیامبران بر بشر نازل شد، در نقطه نهایی دایره ولایت نیز اسرار الاهی و حقایق باطنی به اوج کمال خود خواهد رسید. همان‌طور که پیامبران پیش از محمد ﷺ تنها مظهر تجلی برخی از صفات و اسمای خاص الاهی بودند و او مظهر کامل و عام آن صفات و اسما بود، در دایره ولایت نیز امامان پیش از مهدی ﷺ که امام غایب است، هر یک مظهر تجلی برخی از یک صفت خاص هستند؛ ولی او که نقطه نهایی دایره ولایت است، مظهر تجلی عام آن خواهد بود و با ظهور وی، ولایت به کمال خود خواهد رسید و نیز همان‌طور که همه پیامبران، نور تشریحی خود را از مشکات انوار نبوت خاتم انبیا می‌گیرند، همه اولیا نیز از خورشید ولایت خاتم اولیا بهره می‌برند. (شایگان، ۱۳۷۳: ۱۱۹ - ۱۱۷)

هانری کربن دیدگاه خود درباره «ختم ولایت» را اینچنین بیان می‌کند:

اگرچه حکمت الاهی صوفیانه ابن عربی از طرف الاهیون شیعی مذهب که عقاید مخصوص خود را در آن می‌دیدند، به آسانی پذیرفته شد، اما یک نقطه اصلی وجود داشت که موجب مشاجره بر ضد او گردید؛ زیرا قبول آن برای شاگردان شیعی مذهب او (حیدر آملی، کمال کاشانی، صائن‌الدین ترکه اصفهانی و غیره) ناممکن بود. ابن عربی کیفیت ولایت مطلقه و ولایت عامه را از امام به عیسی ﷺ منتقل کرد؛ در صورتی که صفت خاتمیت ولایت محمدی را به خود نسبت داد... مفسران و شارحان شیعی نتوانسته‌اند دلایل این عقیده ابن عربی را توضیح دهند... این مطلب ناگفته

تفسیر برخی مستشرقان و عرفان‌پژوهان معاصر درباره ختم ولایت □ ۹۷

نماند که معنی انتظار آخرالزمان که به منزله نهاد وجدان و شعور شیعه می‌باشد، مستلزم آن است که خاتم ولایت، جز امامت محمدی در دو شخصیت امام اول و امام دوازدهم چیزی دیگر نباشد؛ چه امامت محمدی، تجلی باطنی حقیقت جاوید نبوت است. (۱۳۵۸: ۹۶)

تحلیل و بررسی

آنچه گفتیم، عصاره‌ای از دیدگاه هانری کربن است. به نظر می‌رسد او خاتم ولایت مطلقه را امام علی علیه السلام و خاتم ولایت محمدی را نیز حضرت مهدی علیه السلام می‌داند. از این رو انتقاد سیدحیدر بر محی‌الدین درباره ولایت را وارد می‌داند و جامعیت بیان وی درباره ولایت را می‌ستاید:

... سیدحیدر آملی را علی‌رغم اعتقادی که به ابن‌عربی دارد، در معارضه و مقابله با او قرار می‌دهد. دو خاتم ولایت نمی‌توانند از سویی عیسی - که پیامبر است - و از سوی دیگر، ابن‌عربی باشند (... زیرا ابن‌عربی در رؤیا به ولایت متصف شده است) خاتم ولایت، برابر مفهوم نبوت، فقط امامت محمدیه می‌تواند باشد؛ خاتم ولایت مطلق، امام اول و خاتم ولایت محمدیه، امام دوازدهم است. سیدحیدر آملی در جامع الأسرار به تفصیل این مسأله را مورد بحث قرار داده و همان دلیل را در این باره با بسط بیشتر و با نقل قول‌های فراوان می‌آورد. دلیل این امر آن است که تمامی حکمت نبوی و ولوی و بنابراین تمامی «حکمت تاریخ» Theosophie de l, hisroire به این بحث وابسته است. (آملی، ۱۳۶۷: ۲۴مقدمه)

بنابراین باید گفت از نظر هانری کربن «خاتم ولایت مطلقه» حضرت علی علیه السلام و خاتم ولایت محمدیه، امام مهدی علیه السلام است. او اینکه ابن‌عربی خود را خاتم ولایت می‌داند، بر نمی‌تابد؛ مگر به گونه‌ای تمثیلی و از این رو می‌گوید:

اگر فکر ادامه دایره نبوت پذیرفته شود، الهام خصوص به ابن عربی توسط پیامبر در رؤیا اشکالی نخواهد داشت؛ به شرطی که عارفی که به او الهام شده است، خود را خاتم ولایت محمدی نداند. ابن عربی چنین ادعایی کرده است و شارح او، داود قیصری، این مطلب را بد فهمید و درباره آن اغراق کرد. به این دلیل، سیدحیدر آملی شدیدترین انتقادهای او را وارد کرده است. اگر کتاب فصوص در رؤیا به ابن عربی الهام شد، هم در رؤیا بود که ابن عربی به گونه‌ای تمثیلی، خود را به صورت خاتم ولایت مشاهده کرد. (امری که به هیچ‌وجه مانع از ملاقات او با شخص مرموزی که ظاهر امام دوازدهم را داشت، نبود). (همان: ۲۰)

کربن دیدگاه سیدحیدر را می‌پذیرد؛ چون او خاتم ولایت مطلق را امام علی علیه السلام و خاتم ولایت محمدیه را حضرت مهدی علیه السلام می‌داند.

۲. دیدگاه میگوئل آسین پالاسیوس

این کشیش و دانشمند اسپانیایی که از عرفان پژوهان است و تمام عمر خود را به بررسی اندیشه‌های ابن عربی پرداخته است، در کتاب *زندگی و مکتب ابن عربی* به بحث درباره ولایت و ختم ولایت پرداخته است. وی بارزترین ویژگی اولیا را «کرامات» می‌داند و کرامات را به ظاهری و باطنی تقسیم می‌کند و می‌گوید:

کرامات روحی به دلیل پیوند آن با ولایت، ویژه کمال از صوفیان است؛ چون کرامت حقیقی که خداوند نفس را گرامی داشته، همان «ولایت» است. (پالاسیوس، ۱۳۸۵: ۲۴۶)

او تلاش می‌کند شبیه‌سازی کند و در چند جای کتاب خود، عرفان اسلامی را وامدار عرفان مسیحی می‌داند و معتقد است: آنچه ابن عربی در باب «کرامات اولیا»، «مقام

وصول و اتحاد عارف با خدا» و «فنای در حق» گفته است، عیناً در آثار قدسیه ترزای آویلابی وجود دارد. (همان: ۲۶۱ - ۲۵۸) لذا به دلیل این همسان‌سازی میان اندیشه ابن عربی و کبار صوفیه مسیحی در باب کرامات، ابن عربی را پیش‌آهنگ صوفیان بزرگ کلیسای کاتولیک می‌داند. (همان: ۲۵۸) او حتی معتقد است بین نظر ابن عربی درباره «انسان کامل» یا «ولی» و کرامات او با نظریه پولس قدیس^۱ درباره مسیح و ازلیت او، شباهت بنیادینی وجود دارد. (همان: ۳۲۳)

بحث عمده او در فصل چهاردهم کتاب است که درباره وصول یا اتحاد با خدا بحث می‌کند. وی در باب ولایت فراوان سخن گفته، آن را به نزدیکی و وصول به حق تفسیر می‌کند که در اثر ریاضت‌های عارفانه و انقطاع الی‌الله به دست می‌آید. در همین بخش به وارثان انبیا که میراث‌دار ولایت او هستند نیز اشاره می‌کند و اختلاف مراتب آنان را برجسته کرده، می‌گوید: به اولیا مانند انبیا وحی می‌شود و آنان با انبیا در سه چیز شریک هستند: علم لدنی و علم بدون تعلّم اکتسابی، فعل به همّت و رویت اسرار غیب در عالم خیال. وجه افتراق نبوت و ولایت فقط در خطاب است؛ چون مخاطبۀ ولی غیر از مخاطبۀ نبی است؛ اما هر دو در وحی الهی و معجزه و نبوت (خبرگیری از غیب) شریک هستند و نوع وحی آنها با هم فرق دارد؛ ولیّ وحی را از نبی دریافت می‌دارد و همه انبیا و اولیا از مشکات ولایت خاتم رسل اخذ فیض می‌کنند. (همان: ۳۲۰ و ۳۲۱) ولی صاحب شریعت نیست و فقط یک کمال دارد. «اولیای محمدیین» جامع همه مقامات انبیا و اولیا هستند و همه پیامبران گذشته از نور محمدی استمداد می‌کنند. (همان: ۳۲۱) حتی به ابن عربی نسبت حلولی می‌دهد و می‌گوید: ابن عربی کسی است که جمله مشهور حلاج را تفسیری حلولی کرد. (همان: ۳۲۳) وی در پایان، بنیاد اندیشه ابن عربی را در تصوف حلولی می‌داند.

1. saint paull.

(همان: ۳۲۴) او ولایت را به معنای اتحاد با خدا می‌شمرد و ولی را کسی می‌داند که با خدا متحد شده و خدا در او حلول کرده است و این مسأله را به ابن عربی نسبت می‌دهد. پالاسیوس معتقد است بنا به نظریه ابن عربی، محمد ﷺ خاتم پیامبران است و عیسی ﷺ خاتم ولایت علی الاطلاق. عیسی ﷺ نمونه کامل است؛ چراکه خداوند روح او را مانند روح آدم مستقیماً و بلاواسطه آفرید و این روح از همان زمان ولادت عیسی ﷺ او را تولیت کرد و او فطرتاً کامل بود، نه اینکه به لطف روح القدس کامل گردد؛ چنانکه در سایر اولیا این‌گونه است و جز به فضل خداوند به مرتبه ولادت جدید و تکامل از ذات جسمانی به ذات روحانی نمی‌رسند. (همان: ۳۴۱) آنگاه وی به دلیل تعلقات شدید و افراطی در همسان‌سازی می‌گوید:

این شناسه پرمایه به روحانیت مسیحی، خاستگاه و ریشه مشابهت‌های شگفت میان افکار برجسته و توصیه‌های بزرگ‌ترین صوفیان هموطن ما یعنی قدسیه ترزا و قدیس یوحنا صلیبی را تفسیر می‌کند؛ یعنی در همان کشوری که این دو صوفی بزرگ از آن برخاسته‌اند، سه قرن پیش از آن، صوفی مسلمان ظهور کرد که به رغم عقاید دینی‌اش، در ژرفای پنهان ناخودآگاهش، تأثیر حیات روحی مسیحی را حفظ کرد. (همان: ۳۴۲)

نقد و بررسی

درباره دیدگاه پالاسیوس نکاتی قابل توجه است؛ اولاً این سخن وی صحیح است که ابن عربی خاتم ولایت مطلقه را عیسی ﷺ می‌داند و از ظاهر کلمات و تعبیرات وی برمی‌آید و از این رو نقدهای سیدحیدر آملی را متوجه خود ساخته است. او که خود از عارفان وحدت وجودی و در اصل از پیروان ابن عربی است، عقیده او را نمی‌پذیرد و می‌گوید: عقل، نقل و کشف، هر سه متفق هستند که مقام خاتمیت ولایت مطلقه از آن

حضرت علی علیه السلام و مقام خاتمیت ولایت مقیده از آن مهدی موعود علیه السلام از فرزندان آن حضرت است و مرتبه اقل اقل، وزیری از وزرای مهدی علیه السلام به مراتب کثیری از مرتبه محی‌الدین و امثالش بالاتر است. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۵۳۴)

ثانیاً آنچه باعث شگفتی می‌گردد آنکه از نویسنده‌ای عربی‌دان نامی و ابن‌عربی‌شناس مشهور به‌راستی شگفت‌آور است که عنوان فصل چهاردهم کتابش، وصول و اتحاد با خداست و «وصول» را همان «اتحاد با خدا» می‌داند و در چند سطر پایین‌تر، همین کار را با دو اصطلاح «حلول» و «وحدت وجود» کرده است؛ حال آنکه «حلول» اساساً بر پایه دوگانگی استوار است و نیاز به حال و محل دارد؛ یعنی دو موجودی که یکی در دیگری حلول کند و این با نظریه وحدت وجود ابن‌عربی منافات دارد. اتحاد نیز به‌معنای اینکه در ذات یکی شوند، نیست. اتحاد و حلول از دو چیز حاصل می‌شود و حال آنکه به برهان عقلی ثابت‌شده در عالم هستی، جز یک وجود واحد موجود نیست و اشیا به او موجودند و فی‌نفسه معدوم! پس چگونه با آن متحد می‌شوند؟ به قول شبستری:

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت، دوئی عین ضلال است

مراد اهل عرفان از «اتحاد»، شهود وجود حق مطلق است. آنجا که یکی از اولیا، فانی در خدا می‌شود و به مقام قرب نائل می‌گردد، به معنای اتحاد و حلول نیست؛ لذا ابن‌عربی حلول و اتحاد را نفی کرده، معتقد به آن را ملحد می‌شمارد و قائلان به حلول را نادان می‌داند. (ابن‌عربی، بی‌تا: ۸۳/۲) به نظر می‌رسد کسانی چون پالاسیوس که ابن‌عربی را متهم به حلول می‌کنند، با ذهنیتی مسیحی به تفسیر ایده‌های وی پرداخته‌اند.

ثالثاً گرچه همواره فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها در حال تعامل و از یکدیگر متأثر هستند، اینکه هر مسأله‌ای را در عرفان اسلامی با مسیحیت و افکار دیگران شبیه‌سازی کنیم، صحیح نیست و نوعی همسان‌سازی افراطی در این دیدگاه دیده می‌شود.

۳. دیدگاه ابوالعلاء عفیفی

او که از عرفان پژوهان معاصر است و به تصحیح فصوص الحکم پرداخته و از شاگردان رینولد نیکلسون است، در کتابی به نام (The mystical Philosophy of ibnul-Arabi) درباره انسان کامل و ولایت می نویسد: از نظر ابن عربی «ولایت» یک صفت الاهی است؛ چه اینکه خدا خود را «ولی» نامیده است و اگر ما آن را به انسان‌ها نسبت می دهیم، از آن جهت است که ایشان به وحدت حقیقی با خدا رسیده است. بنابراین نبوت و رسالت از درجات و مراتب ولایت هستند؛ اما همه انبیا و اولیا از مشکات محمد ﷺ اخذ فیض می کنند.

از نظر ابن عربی، نبوت به پایان آمده است؛ اما ولایت همچنان استمرار دارد. نبوت عامه یا نبوت خاصه که نوعی از نبوت است، برجا و ماندگار است و خدا همچنان آیات خود را بر دل‌های اولیا فرو می خواند:

خاتم اولیا یکی از مظاهر و تجلیات حقیقت محمدیه ﷺ است و فرق او با سایر اولیا در این است که تنها در اوست که روح محمدی، تجلی تمام و کاملی دارد و او تنها وارث کامل و جامع حقیقت محمدیه است. (Affifi, 2001: 68)

دکتر عفیفی پس از بیان نکاتی درباره ولایت و خاتم‌الاولیا به تقسیم‌بندی ابن عربی می پردازد که خاتم ولایت عامه یا مطلقه را عیسی و خاتم ولایت مقیده را خودش می داند و اگر از مهدی نام می برد، مهدی موعود منتظر نیست. (Ibid: 101) وی شواهدی از عبارات ابن عربی می آورد که به جهت رعایت اختصار از بیان آن پرهیز می شود.

نقد و بررسی

دیدگاه این عرفان‌پژوه صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا نمی‌شود تنها با گزینش برخی از عبارات ابن عربی به داوری نشست؛ بلکه باید همه تعابیر او را دید. آیا آنجا که ابن عربی تصریحاً از مهدی عجله نام می‌برد (بی‌تا: باب ۳۲۷ و ۳۲۸، ۳۳۶) مراد مهدی موعود عجله نیست؟ وی حتی شمایل و ویژگی‌های حضرت مهدی عجله و اوصاف یاران او را برمی‌شمارد. آنچه ایشان در پایان متذکر شده است، قابل قبول نیست. به چه دلیل مراد ابن عربی از مهدی، مهدی موعود عجله نیست؟ وی استدلالی ارائه نمی‌کند.

۴. دیدگاه هرمان لندلت

این محقق نیز نکاتی را درباره ولایت و ختم آن دارد که بیان آن خالی از لطف نیست. او معتقد است اصطلاح «ولایت» از قرآن گرفته شده است و به استعمال گوناگون آن در قرآن و روایات اشاره می‌کند. سپس به بُعد اجتماعی ولایت پرداخته، به استعمال فقهی - حقوقی آن توجه می‌کند. آنگاه به مفهوم شیعی ولایت، امامت علی عجله و فرزندانش، انتقال ولایت از رسول الله صلی الله علیه و آله و امامت باطنی و غیبت امام زمان عجله اشاره می‌نماید. وی سپس به ولایت تکوینی پرداخته، سخن هجویری و ابراهیم ادهم درباره اولیا را می‌آورد و می‌گوید: اولیا دوستان خدا هستند و حدیث قرب نوافل را می‌آورد و سپس به مفهوم «قطب» یا «غوث» و تعریف ولایت عرفانی می‌پردازد. وی به حکیم ترمذی و سهم او در طرح بحث ولایت می‌پردازد و به رابطه اولیا با «حقیقت محمدیه» اشاره می‌کند. در پایان نیز به «ختم نبوت» و «ختم ولایت» می‌پردازد و دیدگاه ابن عربی را چنین توضیح می‌دهد:

ابن عربی ولایت را به دو قسم تشریحی و غیر تشریحی و عامه و خاصه تقسیم

می‌کند و معتقد است هر یک خاتمی دارند. از نظر او، عیسی خاتم ولایت عامه (The Seal of general Saintship) است و خود ابن عربی خاتم ولایت محمدیه (The Seal of Particular muhammadden Saintship) می‌باشد. (Landolt, 2003: 322)

ولی هر دو خاتم در شریعت، تابع شرع محمدی یا حقیقت محمدیه یا همان «لوگوس» می‌باشند.

تحلیل و بررسی

باید در این دیدگاه با همه ویژگی‌هایی که دارد، تأمل کرد. اینکه ابن عربی عیسی علیه السلام را خاتم ولایت عامه و خودش را خاتم ولایت محمدیه بداند، به دشواری قابل پذیرش است؛ زیرا آن گونه که بزرگانی چون سیدحیدر و دیگران گفته‌اند، اگر حضرت عیسی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه بود، ضرورتی نداشت ولایت او با ظهور حضرت مهدی علیه السلام کامل شود و اگر مهدی علیه السلام با ظهورش ولایت عیسی علیه السلام را کامل می‌کند، پس ولایت مهدی علیه السلام از ولایت عیسی علیه السلام وسیع‌تر است.

پذیرش اینکه ابن عربی خودش را خاتم ولایت محمدیه بداند نیز بسی دشوار است؛ زیرا او در موارد متعددی خود را خاتم اولیا می‌داند؛ اما قید «فی صنفی» را اضافه می‌کند؛ یعنی در صنف اولیای موجود، من ختم اولیا هستم، نه نسبت به همه اولیا و ائمه به طور مطلق و متأسفانه این غفلتی است که برخی از مفسران آرای ابن عربی مرتکب شده‌اند.

۵. دیدگاه توشی‌هیکو ایزوتسو

دکتر ایزوتسو که از عرفان‌پژوهان و ابن‌عربی‌شناسان است، در باب ولایت و ختم ولایت

نکات قابل توجهی را بیان کرده است. (۱۳۸۷: ۳۷۵) اولاً، تعریفی از «انسان کامل»^۱ ارائه می‌کند و می‌گوید: همه انسان‌ها کامل نیستند و «ولی» کسی است که از خواب غفلت بیدار شده باشد. انسانی که هستی تازه‌ای^۲ یافته است، قلب او با خدا سخن می‌گوید.

ثانیاً، معتقد است ولایت، بالاترین درجه آدمی و کمال نهایی انسان است و «ولی» برترین عارف و در نتیجه عالی‌ترین فرد در ساختار وجودی جهان است. «ولی» از نام‌های خداست؛ لذا انقطاع نمی‌پذیرد؛ اما چون نبوت و رسالت تشریح مربوط به کار و بار جهان است، پایان می‌پذیرد. «انسان کامل» باید «ولی» باشد و به اتحاد با خدا و فناء فی‌الله برسد و محل تجلیات الهی قرار گرفته باشد.

ثالثاً، وی به مراتب سه‌گانه فنا یعنی «تخلق»، «تحقق» و «تعلق» اشاره می‌کند؛ «تخلق» یعنی فنا از صفات انسانی و آراسته شدن به صفات الهی. «تحقق» یعنی اینکه عارف ذات خود را فانی ساخته، وحدت با حق را در خود تحقق دهد. «تعلق» هم یعنی اینکه انسان شدیدتر به خصوصیت گوهری ولایت تعلق یابد و بدون توجه به اینکه در جهان محسوس چه می‌کند، همین‌طور باقی خواهد ماند.

رابعاً، در فصل شانزدهم کتاب خود به تبیین بحث «ولایت» پرداخته، پس از بیان معنای رسول، نبی و ولی می‌گوید: اینکه انسانی «ولی» شده باشد، به آن معناست که وی از حدود عبودیت فراتر رفته و خود را در جایگاه ربوبیت قرار داده باشد. آنگاه در پایان می‌گوید: یکی از واژه‌های کلیدی نظریه ابن عربی در ولایت، واژه «خاتم» در دو عبارت است: خاتم‌الأنبیاء یا خاتم‌الرسال و خاتم‌الاولیاء.

خاتم‌الأنبیاء عموماً در اسلام برای محمد ﷺ به کار می‌رود. این ترکیب به خودی

1. The perfect man.

2. new creation.

خود، حاوی چیز جدیدی نیست و غالباً برای تعبیر از این عقیده عام در اسلام به کار می‌رود که محمد ﷺ به لحاظ تاریخی، آخرین حلقه از سلسله پیامبران است و مطلقاً امکان ظهور پیامبری پس از او وجود ندارد.

مقصود ابن عربی از عبارت دوم - که طبعاً غامض‌تر است - خود اوست؛ لا اقل تا زمانی که جهان حاضر استمرار می‌یابد. با این حال، وی در فصوص به چنین امری تصریح نمی‌کند. همان‌طور که عقیقی اشاره می‌کند، ابن عربی در کنار همه تعبیرات مبهمی که در مقاطعی از نوشته‌هایش دارد - نظیر اینکه خاتم ولایت محمدیه، شریف‌زاده‌ای عرب است که در عصر ما زندگی می‌کند - در فتوحات مکیه به صراحت اعلام می‌کند: «بدون شک، خاتم ولایت من هستیم؛ خاتم میراث شخص هاشمی (محمد) و مسیح.» (ایزوتسو، ۱۳۸۷: ۲۸۱ و ۲۸۲) او می‌گوید اینکه ابن عربی چه کسی را خاتم ولایت بداند، مهم نیست. مهم این است که معنای «خاتم» چیست.

نقد و بررسی

ایزوتسو دیدگاه ابن عربی را براساس نظریه شیعی عبدالرزاق کاشانی در مورد ختم ولایت و خاتم اولیا تفسیر می‌کند و می‌گوید: کاشانی شرح جالبی در مفهوم این مقطع آورده است و او محمد ﷺ را خاتم اولیا می‌داند؛ لیکن آنچه را او انجام داد، در مقام نبی و رسول بود، نه در مقام ولی. به عبارت دیگر، وی (پیامبر) صورت ولایت را در تجلی نیاورد.

مکاشفه ابن عربی در مکه، در خیال و براساس این واقعیت تاریخی شکل یافت. محمد ﷺ در واقع «خاتم اولیا» بود؛ اما چون در این مقام جلوه نکرد، لازم بود شخص دیگری به عنوان پدیده‌ای تاریخی در مقام «خاتم اولیا» ظهور یابد. به عبارت دیگر، «ولایت‌ها» حتی تا خود محمد ﷺ در باطن و نهان باقی ماند. این ولایت باطن تنها هنگامی به ظهور رسید که «خاتم اولیا» ظاهر شد.

ابن عربی درباره تفاوت میان «خاتم اولیا» با سایر «اولیا» می‌گوید: «خاتم اولیا» دارای ولایت ذاتی است؛ لیکن ولایت اولیای دیگر اکتسابی است. براساس نظریه کاشانی، این خود دلیل بر آن است که ولایت خاتم اولیا، «ولایت شمسیه» و ولایت بقیه، «ولایت قمریه» نام گرفته است. (همان: ۲۸۳ و ۲۸۴) حال ایزوتسو چگونه به صراحت اعلام می‌کند خاتم اولیا ابن عربی است؟ اگر عبارت ابن عربی را بر اساس رأی کاشانی تفسیر می‌کند و رأی کاشانی صحیح باشد، کاشانی خاتم اولیا را ابن عربی نمی‌داند! (کاشانی، ۱۳۷۰: ۴۲ و ۴۳) خاتم‌الاولیاء از نظر او حضرت مهدی عج است و این نقص در دیدگاه ایزوتسو کاملاً هویدا است.

۶. دیدگاه ویلیام چیتیک

دکتر ویلیام چیتیک، استاد مسلم عرفان اسلامی و از جمله عرفان‌پژوهان و مستشرقان بزرگی است که تألیفات بسیاری به‌خصوص درباره تصوف و عرفان اسلامی انجام داده است.^۱ به هر تقدیر، نگارنده درصدد گزارش دیدگاه چیتیک درباره اندیشه ابن عربی در ختم ولایت است، نه همه اندیشه‌های چیتیک.

وی معتقد است اصطلاح «خاتم‌الاولیاء» از لقبی نشأت می‌گیرد که قرآن به

۱. مانند مقدمه‌ای بر عرفان مولوی، راه عرفانی عشق و تعالیم معنوی مولوی. حقیقتاً باید گفت او از ابن عربی‌شناسان بنام است و مدت زیادی از عمر خویش را صرف پژوهش درباره دیدگاه‌های او کرده است. به نظر نگارنده، سه کتاب او مهم است:

- طریقت صوفیانه معرفت یا (The Sufi Path of Knowledge).

- تجلی خدا یا انکشاف یا (The Self Disclosure of God).

- عوالم خیال ابن عربی و کثرت دینی. (imaginal Words Ibn al-'Arabi and The Problem of religious Diversity) ترجمه سید محمود یوسف‌ثانی و ترجمه دیگری از دکتر قاسم کاکایی با عنوان عوالم خیال ابن عربی و اختلاف ادیان.

محمد ﷺ می‌دهد: «خاتم النبیین»^۱ (احزاب / ۴۰) از این لقب چنین فهمیده می‌شود که محمد ﷺ آخرین پیامبری است که خداوند بعد از آدم ﷺ فرستاده است.

این معنا نیز فهمیده می‌شود که محمد ﷺ در شخصیت خویش به همه کمالات بشری تمام انبیای سلف نایل آمده است و شریعتی که از جانب خدا دریافت کرده (قرآن) جامع همه علوم نبوی است. واژه «ولی‌الله» نیز مانند اصطلاح «خاتم»، اصطلاحی قرآنی است.^۲ در عصر ابن عربی، ولیّ تعبیر متعارفی برای توصیف مسلمانانی بود که به الگوی محمد ﷺ در باب کمال بشری نزدیک بودند.

جمعی از محققان غربی، این واژه را به قدیس^۳ ترجمه کرده‌اند؛ اما «قدیس» متضمن معنای مسیحی خاصی است که در متون اسلامی کاربرد ندارد. نظریه ولایت الهی، یکی از موضوعات اصلی آثار ابن عربی است. به طور خلاصه، وی در این نظریه از این دیدگاه سنت اسلامی تبعیت می‌کند که خدا افرادی را به عنوان اولیای خویش برمی‌گزیند که مظهر بهترین اوصاف بشر باشند که در مرحله اول و پیش از همه، پیامبران هستند؛ اما تبعیت از شرایع پیامبران، ولی خدا شدن را برای دیگران نیز ممکن می‌سازد.

به هر کس که پا جای پای پیامبری گذارد، ممکن است «وراثتی» از همان پیامبر عطا شود که این وراثت سه بُعد اصلی دارد: اعمال یا رفتاری که تجلی خصایص اخلاقی والاست. احوال یا تجارب درونی واقعیات غیبی و بالأخره معرفت یا ادراک بی‌واسطه و پی بردن به اطوار مختلف حقیقت. ابن عربی هدف دین را نیل بشر به کمال در هر سه طور اعمال، احوال و معرفت می‌انگارد. پیامبران سرمشق‌هایی هستند که مدل‌های

۱. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.»

۲. شاید بهترین آیه‌ای که بر آن دلالت دارد این باشد که: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفًا عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

3. Saint.

مختلف کمال را محقق می‌سازند. معرفت یکی از ابعاد کمال و از جهات متعدد، مهم‌ترین و اساسی‌ترین آنهاست که مستلزم بصیرت و وضع اشیا در موضع مناسب خود است. (چیتیک، ۱۳۸۴: ۱۲ - ۱۰)

چیتیک درباره انسان کامل از دیدگاه ابن عربی سخنان جالبی دارد. مراد وی از انسان کامل، عین ثابت ازلی همه انسان‌های کامل است و مقصود او از ظهورات نیز انبیا و اولیا در فعلیت یافتن تاریخی آنهاست؛ ولی غالباً آن را (حقیقت واحد انسان‌های کامل) «حقیقت محمدیه» می‌نامد.

عالم بدون انسان کامل فرو می‌ریزد و می‌میرد و او رکن عالم است. به تعبیر کیهان‌شناختی، فساد و تباهی محیط طبیعی و اجتماعی در عصر جدید، یکی از علائم ظاهری کاهش تعداد انسان‌های کامل بر سطح زمین است. (همان: ۱۴) اینکه جهان بدون انسان‌های کامل، ناقص خواهد بود، یکی از لوازم منطقی دیدگاه عام اسلامی است که عالم «فی‌نفسه» و «من‌نفسه» غایتی ندارد و تنها غایت آن به وجود آوردن انسان‌های کامل است. انسان کامل «عین مقصود» یعنی دلیل خدا بر آفرینش است. طبق حدیث گنج مخفی، خدا مخلوقات را بدین منظور خلق کرد و هر مخلوقی خدا را به اندازه خویش می‌شناسد؛ ولی انسان کامل، خدا را به «الله» یعنی اسم جامع او می‌شناسد. (همان: ۵۷)

وی می‌گوید ابن عربی خودش را خاتم ولایت محمدی و آخرین شخصی می‌دانست که آن نوع ولایت خاصی را فعلیت کامل می‌بخشد که ناشی از تجلی الگوی بنیان‌شده به دست محمد ﷺ است.

واضح است که ادعای ابن عربی در خاتم اولیای محمدی بودن، متضمن این معنا نیست که پس از وی هیچ ولی خدایی یافت نخواهد شد؛ بلکه بدین معناست که بعد از او به جز عیسی علیه السلام کسی تمامیت اعمال، احوال و علوم نبوی را به ارث نخواهد برد؛ همان

تمامیتی که از میان انبیا، تنها حضرت محمد ﷺ آن را محقق کرده است. (همان: ۱۲) اگر فقط اولیای محمدی خدا، همه علوم محمد ﷺ را - که معادل علوم همه انبیاست - به ارث می‌برند، پس خاتم این اولیا شخصی خواهد بود که در زمان خویش، واجد بیشترین معرفت به خداست. لذا ابن عربی درباره خاتم می‌نویسد: «هیچ کس عالم‌تر از او به خدا نیست... و او و قرآن برادر یکدیگرند.»

البته ویلیام چیتیک اعتراف می‌کند ادعای ابن عربی در خاتم اولیای محمدی بودن تا حدی مبالغه است. جمعی از محققان، هم در عالم اسلامی قبل از تجدد و هم در دنیای متجدد غرب، آن را رد کرده‌اند. در عین حال این واقعیت باقی است که هیچ کس در عمق، طراوت و تفصیل دیدگاه‌هایش به ابن عربی نرسیده است؛ چه ادعای او را بپذیریم و چه نپذیریم. (همان: ۱۳)

نقد و بررسی

نگارنده درصدد ارزش‌گذاری و داوری نیست؛ ولی باید اعتراف کرد دیدگاه چیتیک با همه ویژگی‌های خوبی که دارد، به بحث مصداقی نمی‌پردازد. حال آنکه یکی از موضوعات بحث‌انگیز در نوشته‌های ابن عربی این مسأله است که بالأخره خاتم ولایت مطلقه و مقیده کیست و ابن عربی چه می‌گوید. به‌ویژه اینکه ایشان درصدد طرح اندیشه‌های ابن عربی است و باید به آن می‌پرداخت؛ اما تا آنجا که نگارنده مطلع است، توجهی به این جنبه نشده است.

۷. دیدگاه عثمان یحیی

پروفسور اسماعیل عثمان یحیی از عرفان‌پژوهان نامدار و از محققانی است که عمر خود

را به تحقیق و تصحیح در آثار ابن عربی مصروف داشته است. وی در باب «ختم ولایت» و «خاتم‌الاولیا» سخنان جالب توجه و نکاتی را بیان کرده است و حقیقتاً در تفسیر او نکات بدیعی دیده می‌شود. البته اینکه تا چه اندازه در بیان موضوع، قرین توفیق بوده است، امری قابل تأمل است.

وی در بیانی با عنوان «موسوعة الفتوحات المکیة و أسلمة المعرفة الإنسانية» یا «دائرة المعارف فتوحات مکیه و اسلامی کردن معرفت انسانی» می‌گوید: ولایت دارای دو قسم است: ۱. تاریخی و زمانی که به لغت اروپایی به آن «Chronologic» می‌گویند. ۲. ولایت ذاتی. «وصایت» نیز با «ولایت» یکی است؛ اما با «امامت» فرق دارد. علی علیه السلام «خاتم اوصیا» از سوی پیامبر، صاحب شریعت محمد صلی الله علیه و آله است؛ اما پس از او وصی دیگری نیست. علی علیه السلام دارای ولایت ختمیه مرتبط با زمان است؛ چون بعد از او وصی وجود ندارد؛ بلکه بعد از او ائمه هستند.

ولایت از جهتی دو قسم است: «مستودع» و «مستقر». ولایتی که اکنون بین علما و مجتهدان پارسای این امت است، ولایت «مستودع» است؛ اما ولایت امام زمان علیه السلام مستقر و ثابت است. ولایت مستودع از رسالت و امامت جداست؛ اما ولایت مستقر با نبوت، رسالت و امامت توأم است.

اینکه ابن عربی خود را «خاتم ولایت» می‌داند، از نوع «ختم ولایت» مستودع است؛ چون می‌گوید من قطب زمان را در شهر فاس دیدم و پشت سرش نماز گزاردم و این ولایت مستودع ادامه دارد تا خداوند به ولی مستقر اذن بدهد.

عثمان یحیی می‌نویسد: مسأله مهمی مطرح است و آن اینکه ابن عربی، عیسی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه کلیه می‌داند که در آخرالزمان ظهور می‌کند و حال آنکه سیدحیدر آملی می‌گوید: ختم ولایت عامه کلیه، مختص به علی علیه السلام و ختم ولایت خاصه محمدیه از آن

مهدی علیه السلام است که در آخرالزمان می آید و ابن عربی خاتم ولایت خاصه محمدیه نیست. او در تبیین و رفع تناقض از کلمات ابن عربی می نویسد: عیسی و مهدی یک شخص هستند؛ چون مسیح در ادبیات یهودی و مسیحی به معنای ملک و پادشاه است و طبق روایات یهودی و مسیحی، عیسی آدمی فقیر و نجاری معمولی بوده است^۱ و معلوم است شخص فقیر با حکومت و ملک کاری ندارد؛ اما در روایات اسلامی، مهدی علیه السلام کسی است که در آخرالزمان حکومت می کند، «یملأ الأرض عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و يظهر الدين كله بأمر الله سبحانه و تعالی.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۳۳۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۴/۱۶۶) اما چون اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در دوره بنی امیه و بنی عباس مورد شکنجه و آزار قرار داشتند و احادیث از عهد بنی امیه آغاز شد و در عهد بنی عباس تا قرن چهارم تکامل یافت، لذا در روایات ما از روی مصلحت، همه جا به جای مهدی علیه السلام، نام عیسی علیه السلام آمده است. مثل روایت «لامهدی الا عیسی.» (المبارکفوری، ۱۴۱۰: ۶/۴۸۴) پس مهدی و عیسی دو شخص نیستند؛ یک نفرند که از او با این دو نام یاد شده است. یا مثلاً از قول علی علیه السلام یا امام زمان علیه السلام آمده که «انا مسیح هذه الأمة» یا امام صادق علیه السلام فرمود: «کلنا مهدی و کلنا قائم» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۵۳۶) پس خاتم ولایت مطلقه علی علیه السلام و خاتم ولایت محمدیه، امام زمان علیه السلام است و مراد از عیسی علیه السلام همان مهدی علیه السلام است. (عثمان یحیی، ۱۳۶۶: ۱۷ - ۱۴)

نتیجه سخنان این محقق نامدار آن است که ابن عربی خاتم ولایت مستودع و عیسی در کلمات ابن عربی همان مهدی علیه السلام است. در نتیجه خاتم ولایت مطلقه، علی علیه السلام و خاتم ولایت محمدیه، امام زمان علیه السلام است. او این چنین از سخنان ابن عربی رفع تناقض می کند.

۱. در انگلیسی و فرانسه به او «Charpentier» به معنای نجار میز و چوب، نه مبل و... می گویند.

نقد و بررسی

گرچه سخن و تحقیق این عرفان‌پژوه قابل تحسین و دارای نوآوری است، پذیرش آن بسی دشوار است. وقتی قیصری که شارح عرفان ابن عربی است، در فص شیشی تصریح می‌کند که: «لاینبغی ان یتوهم ان المراد بخاتم الاولیاء هو المهدی فان الشیخ صرح بانّه عیسی و هو یظهر من العجم والمهدی من اولاد النبی ﷺ و یظهر من العرب.» (۱۳۷۵: ب: ۴۳۸) و خود ابن عربی در فتوحات تصریح دارد که: «و ما هو بالمهدی» (بی‌تا: ۱ / ۵۱) چگونه می‌شود گفت مراد از عیسی ﷺ مهدی است. اینکه مراد از مسیح در روایات مهدی ﷺ باشد، بعید به نظر می‌رسد؛ چون فهم جمع کثیری از محدثان و حدیث‌پژوهان برخلاف این دیدگاه است و آنها نگفته‌اند مراد از مسیح ﷺ در روایات، مهدی ﷺ است. پس چگونه می‌شود گفت آن دو یکی هستند و از باب تقیه به او عیسی گفته‌اند.

۸. دیدگاه نصر حامد ابوزید

دکتر نصر حامد ابوزید از روشنفکران عرب و استاد کرسی ابن‌رشد و اسلام‌شناسی در دانشگاه لیدن هلند، در کتاب خود به بحث و بررسی درباره دیدگاه ابن عربی پرداخته است. وی در بخشی از آن کتاب با عنوان «از جاهلیت تا ختم ولایت» به بیان دیدگاه ابن عربی پرداخته است؛ اما اینکه تا چه اندازه در بیان دیدگاه وی توفیق یافته، نیاز به مجالی دیگر است.

او می‌گوید: افق «ولایت» گسترده‌تر از افق «نبوت» است؛ چراکه «ولایت» مستند به اسم «الولی» است؛ حال آنکه «نبوت» به هیچ اسم الاهی مستند نیست. (۱۳۸۵: ۷۶) محمد ﷺ تاریخی، همان است که در مکه به دنیا آمد و پیامبر خاتم است؛ یعنی باب

شرایع آسمانی پس از او بسته شده است؛ اما «حقیقت محمدیه» مشکاتی است که نورش تمامی ندارد و همه انبیا و رسل از آدم تا عیسی، نور خود را ظاهراً و باطناً از او می‌گیرند و نور اولیا باطناً از اوست. «عیسی خاتم ولایت عامه است و ابن عربی خاتم ولایت محمدی است.» (همان: ۷۶)

او پس از بیان داستان موسی و خضر، چنین اظهار می‌کند که در حقیقت هر یک از پیامبران، از آدم تا محمد خاتم، دو حقیقت جدانشدنی دارند: حقیقت نبوت و رسالت که وظیفه ابلاغ پیام خداوند به بشر بر عهده آنان است. حقیقت دوم اینکه آنان اولیای الاهی و عارف هستند و معارفی قلبی کسب می‌کنند که حق کشف آن بر بشر را ندارند.

در موارد بسیاری ابن عربی از دوگونه نبوت سخن می‌گوید: «نبوت اختصاصی» که صفت انبیا است که خداوند برگزیده تا پیام او را به مردم برسانند. «نبوت عامه اکتسابی» که به آن «ولایت» هم می‌گویند که این نیز آغاز و انجامی دارد. آغاز آن «کلمه محمدی» و انجام آن «بازگشت عیسی» و نزولش به زمین برای گسترش و اقامه عدالت و حکومت براساس شرع محمدی است. بازگشت عیسی، نه به صفت تاریخی (پیامبری که سال‌ها پیش بر بنی‌اسرائیل مبعوث شد) که به وصف خاتم ولایت عامه ملقب است. ولایتی که در حدیث «کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱/۴۰۲؛ رازی، بی‌تا: ۶/۱۹۹) بدان اشاره شده است. ابن عربی در شرح این حدیث برای اظهار این معنا بر این نکته تأکید می‌کند که در حدیث از «نبوت» سخن آمده است، نه «رسالت». (ابوزید، ۱۳۸۵: ۷۳ و ۷۴)

ابوزید در فراز دیگری از کتاب خود به کلمات ابن عربی در فتوحات استناد می‌کند و آنگاه در توضیح و ادامه بحث می‌نویسد: جوان از جایی آغاز می‌کند که شیخش به پایان برده باشد. پس پایان در آغاز عیسوی بوده و بعد، انتقال از عیسی به موسی است، بعد به

هود. آنگاه روح ابن عربی در میان ارواح همه پیامبران گشت‌وگذار می‌کند تا اینکه بر روح محمد خاتم انبیا آرام می‌گیرد. و این‌گونه است که ابن عربی خاتم‌الاولیاء می‌شود؛ اما عیسی خاتم ولایت عامه است و ابن عربی خاتم ولایت محمدی. (همان: ۷۶)

او در بخشی از همان کتاب با عنوان «سلطان و قرآن؛ دیالکتیک، تیغ و عرفان» از مهدی منتظر سخن می‌گوید و ویژگی‌هایی از او را مستند به عبارات ابن عربی نقل می‌کند؛ آنگاه می‌گوید: اما این مهدی منتظر کیست و اصلاً با وجود خاتم ولایت خاص محمدی، که خود ابن عربی است، چه نیازی به او هست؟ سپس می‌گوید: تا جایی که می‌دانم، هیچ پژوهشگری به این سؤالات نپرداخته است. (همان: ۱۷۲)

نقد و بررسی

باعث شگفتی است که کسانی مانند ابوزید، این همه تعابیر ابن عربی درباره حضرت مهدی عجله را چگونه توجیه می‌کنند؟ مخصوصاً اینکه گاهی به روایاتی استناد می‌کند که در منابع شیعی و سنی آمده است. مثل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱۹/۲۷؛ ناصف، بی‌تا: ۵/۳۴۳)

همچنین روایات فراوان دیگری که ابن عربی می‌آورد و تفاسیری که شارحان آثار وی داشته‌اند. حال چگونه کسانی مانند نصر حامد ابوزید از آن می‌گذرند و آن همه روایات را نادیده می‌گیرند؟

نتیجه

آنچه گفتیم، بیان دیدگاه پاره‌ای از مستشرقان و عرفان‌پژوهان بود. به نظر می‌رسد در بین تفاسیری که درباره ختم ولایت گفتیم، دیدگاه هانری کربن قابل پذیرش و با دیدگاه

شیعی سازگارتر است. نامبرده سخنان ابن عربی را فهمیده است و به نتیجه خوبی رسیده است که خاتم ولایت مطلقه را حضرت علی علیه السلام و خاتم ولایت محمدیه صلی الله علیه و آله را حضرت مهدی علیه السلام می‌داند؛ چون خاتم اولیا باید حسنه‌ای از حسنات و از ورثه‌های خاتم انبیا باشد و علی علیه السلام به منزله جان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین و حسنه‌ای از حسنات اوست و لذا می‌تواند خاتم اولیا باشد؛ اما عیسی علیه السلام با همه مقام و منزلتی که دارد، خاتم ولایت عامه‌ای است که مخصوص انبیای پیشین است. خاتم ولایت مقیده نیز فرزند بزرگوار او، حضرت مهدی علیه السلام است که با ادله عقلی، نقلی و کشفی قابل اثبات است؛ اما دیدگاه عرفان‌پژوهان دیگر صحیح نیست؛ زیرا یا براساس ذهنیت مسیحی به تفسیر ابن عربی پرداخته‌اند یا اینکه در ادعای خود، شواهد چندان متقنی نیاورده‌اند؛ گرچه هر کدام از آنان به نکات خوبی توجه نموده‌اند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، ۱۳۷۵، شرح مقدمه قیصری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴. آملی، سیدحیدر بن علی، ۱۳۶۷، المقدمات من کتاب نص النصوص، اهتمام هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، توس.
۵. ابن عربی، محی‌الدین، بی‌تا، الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار المالکیه و المالکیه، بیروت، دار صادر.
۶. ابوزید، نصر حامد، ۱۳۸۵، چنین گفت ابن عربی، ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران، نیلوفر.

تفسیر برخی مستشرقان و عرفان‌پژوهان معاصر درباره ختم ولایت □ ۱۱۷

۷. ایزوتسو، توشی‌هیکو، ۱۳۸۷، *صوفیسم و تائوئیسم*، ترجمه محمدجواد گوهری، تهران، روزنه.
۸. پالاسیوس، میگوئل آسین، ۱۳۸۵، *زندگی و مکتب ابن‌عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران، اساطیر.
۹. جهانگیری، محسن، ۱۳۷۵، *محل‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۰. چیتیک، ویلیام، ۱۳۸۴، *عوامل خیال ابن‌عربی و اختلاف ادیان*، ترجمه قاسم کاکایی، تهران، هرمس.
۱۱. حنفی قندوزی، شیخ سلیمان، ۱۳۷۱، *ینابیع الموده*، تهران، امیر.
۱۲. رازی، فخرالدین، بی‌تا، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۳. شایگان، داریوش، ۱۳۷۳، *هانری کرین آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، فروزان.
۱۴. عثمان یحیی، اسماعیل، ۱۳۶۶، *مجله تحقیقات اسلامی*، نشریه بنیاد دایره المعارف، سال دوم، شماره ۲.
۱۵. فرغانی، سعیدالدین سعید، ۱۳۷۹، *مشارق الدراری*، مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۶. قیصری، داود بن محمود، ۱۳۷۵ الف، *رسائل قیصری (التوحید، النبوة والولاية...)*، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۷. _____، ۱۳۷۵ ب، *شرح فصوص الحکم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، *شرح فصوص الحکم*، قم، بیدار.
۱۹. _____، ۱۳۸۱، *اصطلاحات الصوفیة*، تهران، حکمت.
۲۰. کرین، هانری، ۱۳۵۸، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، امیرکبیر.

١١٨ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، سال پنجم، شماره نوزدهم، زمستان ٨٨

٢١. کلینی، محمد بن یعقوب، ١٣٦٥، *الاصول من الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

٢٢. المبارکفوری، عبدالرحمن، ١٤١٠، *تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی*، قم، دارالفکر.

٢٣. مجلسی، محمدباقر، ١٤٠٤، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.

٢٤. ناصف، منصور علی، بی تا، *التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول*، بیروت، دار احیاء

التراث العربی.

25. Affifi, A.E, 2001, *The mystical Philosophy of Ibn al Arabi*, Cambridge University.

26. Landolt, Herman, 2003, *The Encyclopedia of religion mirceu Eliade* (ed) vol. 14, p322.